

با انبوهی گران از کابل آمد دران نواحی بکمین ایستاده بود اتفاقاً  
 یقینی از سپاهیان میرزا سلیمان بمردم میرزا محمد حکیم دوچار  
 شده این خبر را میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغور بند رفته  
 و سراسیمه شده برای کوه هندوکش می افتد و خواجه حسن می  
 خواست که او را نزد پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ برای استمداد  
 ببرد باقی قاقشال مانع آمده میرزا را بعزم درگاه برای پنجهربجبال آباد  
 و از آنجا بکنار آب نیلاب آورد تا از آب سند گذشت و عریضه بدرگاه  
 فرستاد خواجه حسن با جماعت خود ببلخ رفت بعد از چندگاه همانجا  
 ضایع گشته زندگانی برو تلخ گردید

دل بشد جان گریخت دین گم شد \* امی حسن زین بترچه خواهم شد  
 و میرزا سلیمان تا کوتل سنجد دره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده  
 و جمعی را از واماندگان لشکر او دستگیر ساخته و اسباب و اسبها را  
 بتاج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کابلی درین  
 مدت غیبت بر سر اردوی سلیمان میرزا آمده و تازاج کرده و محمد  
 قلی شغالی نام سردار آن لشکر را شکست داده بغلبه تمام در چهار  
 باغ محصر ساخت و میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را بوکالت  
 فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راغبی گرداند و محمد معصوم اول  
 بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته  
 او عدول نوزید و میرزا اندک پیشکشی برای نام ازو گرفت  
 و بدخشان باز گشت و قبل از آنکه ایلچی میرزا محمد حکیم برسد  
 شاهنشاهی اخبار کابل و فترات آنجا را شنیده بدست خوشخبرخان  
 یساول اسپ با زین و لجام مرصع و نفایس هندوستان و مبلغ کلی

مع فرمان استمالت مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند  
و میرزا با استقبال شرافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان  
خال میرزا که او را از نگرچین بجهة اصلاح مهمات میرزا فرستاده  
بودند میرسد و خود رفته مقدمات اغوا در میان آورده ورق را دیگر  
گون ساخت

دار و سبب درد شد ایجا چه امید است

زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در کابل بود و سلطان علی نام  
نویسنده که از هندوستان گریخته اندظار و افعه می برد با فریدون  
خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند  
و رایها بر مخالفت قرار یافته باءث برگرفتن خوشخبر خان  
شدند و میرزا از جهة مروتی که در جبلت او مرکوز بود خوشخبر  
خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عافیت در همان سال  
زمانی که شاهنشاهی شکر قمره در نواحی لاهور فرسوده بودند در  
آب رادی فرود رفت و عزیزمی دران باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود \* در جهان بد قیافتی چون وی  
مرد در آب گرچه میگویند \* و من الماء کل شیء حی  
و میرزا محمد حکیم بقصد عذاک و استبداد از بحوالی بیهرة رسیده  
دست به نهب و تاراج بلاد که بر هیچ ملک گیری ایمن ندارد بکشاد  
و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر در باغ مهدی قاسم خان که در  
ظاهر آن شهر بر کنار دریای راوی واقع است فرود آمد و بخت بزبان  
حال باوی میگفت که

چون منزل ما کنار راوی است ، نا آمده آمده هماری است  
و میر محمد خان و سایر امرای اتکه با استعداد تمام در قلعه در آمده  
هر چند میرزا حمله بر حصار آورد بمداغه و سمانه برخاسته مجال  
ندادند که پیرامون آن گردد و بعد از رسیدن عرابض امرای شاهنشاهی  
خان خازان و مظفر خان را بحراست اگری گذاشته در تاریخ سوم  
جمادی الاول سنه اربع و هجده و تسعمایه ( ۹۷۴ ) برای دهلی و سرهند  
نهضت بجانب پنجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع  
این خبر کاری نساخته براهیکه آمده بود بدر رفت و بکابل رسید

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور

کوشش بیفائده است و همه بر ابروی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان کهکرتعاقب میرزا  
محمد حکیم نامزد شدند تا پارگ راه رفته از بیهره برگشته آمد و  
عریضه محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم ولایت  
سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم  
بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمانی بنام سلطان  
محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام افاست  
به لاهور عریضه خانخانان آمد که الغ میرزا و شاه میرزا که برگنده  
نهتنور از توابع سنبل و اعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام  
خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بغی  
بعضی برگذات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقب ایشان

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدرین ایام در پنج گروهی  
 لهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل گروه راه از هر جانب  
 نخچیر صحرائی را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایره دهان  
 خوبان تنگ تر ساختند

کشید تنگ چنان نقش آن دهن پرکار

که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران صیدگاه بشمار آمد و  
 خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ عیان بادپا  
 را یکسره در آب راوی بشناوری مردادند و غیر از یک دو کس که  
 خوشخبر خان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان سلامت  
 گذشتند و مظفر خان در ایام شکار قمرغه از اگره وزیر خان را همراه  
 آورد و فرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که باتفاق محافظت  
 حدود کره و مانکپور نمایند چنانچه اشعاری برین معنی رفت  
 و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان  
 نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم  
 فرستاده داعیه خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جونپور دارند  
 و ملا غزالی شاعر مشهدی این سجع یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحیم • دارت ملک است محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان  
 زمان بود بخان بانیخان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعهده

خان کلان و سایر آنکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمایه ( ۹۷۴ ) متوجه آگره شدند و در قصبه تهنیسر که از قدیم الایام کان کفر آمده است سیر نمود در حوض کرکھیت که جماعه کورران و پاندوان علیهم اللعنه پیش ازین بچهار هزار سال و کسری در زعم هندوان بانبوهی هفتاد و هشتاد کرور نفر بلکه زیاده کشته شده و از راه آب بجهنم رفته اند و هر سال درانجا مجمعی عظیم میشود و اهل هند دران معبد طلا و نقره و جواهر و اقمشه و امتعه نفیسه سرا و علانیه انفاق مینمایند و بحکم آنکه گفته اند

نکوئی میکن و در آب انداز

پنهانی زرها در آب می اندازند و جماعه جوگیان و سناسیان که رهبانان هند اند درانجا بتعصب جنگ میکنند تماشای محاربه این طایفه کردند و جمعی از سپاهیان خوب خاکستر بردن مالیده حسب اشارت بمدد سناسیان که قریب سیصد نفر بودند با جوگیان که از پانصد کس متجاوز بودند کارزار کردند و چندین ازین طرف و ازین طرف کشته شده آخر سناسیان غالب آمدند و چون دهلی محل نزول اجلال شد میرزا میرک رضوی از حبس خان باقی خان گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیداست پاره راه جغت و جوی نموده بانها ملحق گشت

کان را که خبر شد خبرش باز نیامد

و درین منزل شاه فخرالدین مشهدی شهاب خان ترکمان را که پرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه از لاهور گریخته در پرگنه از رفته و امپ و خرجی امداد یافته بجانب بانگیان

غلامزده بود بسعادت تنار خان حاکم دهلی بموجب حکم خاضر  
 ساخت تا سیاست رسید و بعد ازان که باگراه رسیدند خبر آمد که  
 خان زمان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیرگده عرف قنوج  
 متحصن است در محاصره دارد بنایران خان خانان را بحرامت  
 اگر گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمایه  
 ( ۹۷۳ ) متوجه حونیپور شدند و هوا چنان گرم بود که صغزجانور در  
 استخوان می گذاخت

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان  
 سینه بر خاک نهال است زگرما سرطان  
 از حرارت شده لب خشک چو صغزادی طبع  
 نهر مرطوب که بود از دهندش آب روان

و چون قصبه سکتیه معسکر شد خبر فرار خانزمان بجانب مانکپور که  
 برادرش بهادر خان درانجا بود شنیدند و از قصبه بهوجپور مقدار  
 شش هزار حوار کار گذار را بسورداری محمد قلیخان برلاس و مظفر خان  
 و راجه تودرمل و شاه بدانخان و پسرش عبدالمطلب خان و حسین  
 خان که در همان ایام از ستواس آمده بود بر سر اسکندر خان  
 بجانب اوده نامزد ساختند و اولاً هر اولی لشکر منصور بنام حسین  
 خان مقرر شده بود اما چون او بجهت قلعه بندمی که کشیده پریشان  
 حال و مقلص آمده بود به پرگنه شمسآباد که بتازگی یاتده از جهت  
 تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همراگی واقع شد  
 تا بجای او قیا خان را هر اول ساختند و چون دران ایام همراة خان  
 مذکور بودم او از شمسآباد پیشتر گذشته رفت و فقیر دران قصبه

ماندم و از غرایب در اینجا آنچه روی نموده این است که جمعی از ثقات آن شهر گواهی دادند که پدش ازین بچند روز شبی پسر خورد سالی از گزری بر صفت بکنار آب گنگ خواب رفته بود ناگه بدریا افتاد و موج تیز آب از او تا قصبه بهوجپور که ده کروهست برده سلامت بکنار انداخته و خویشی از گزران طفل را گرفته و شناخته صباح بمادر و پدرش رسانید

جبار مطلق است که یحکم کمایرید

دادار برحق است که یفعل کمایشاء

و چون قصبه رای بریلی معسکر شد خبر آمد که خان زمان و بهادر خان از آب گنگ گذشته عزیمت کلبی دارند بنابراین اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب کوه روان ساختند و خود بتعجیل تمام بمانکپور رسیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و همچون خان و آصف خان که هر اول بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند اتفاقاً خان زمان و بهادر خان که قضا در دیده ایشان میل نفلت کشیده بود بموجب آنکه

قضا چون ز گردون فرو هشت پر \* همه عاقلان کور گشتند و کر تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتردازی مشغول بوده اند و پیمانہ ایشان برگشته و هر خبر جنگی که قاصدان میرسانیدند آنرا حمل بردلیری محنون خان که مقدار پر کاهی ازو اعتبار نمیگرفتند می نمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و در خیال نمی آوردند و شاهنشاهی درین روز بر فیل سندر نام سوار شده و

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در یلک عماری نشاند  
 خود در قلب و آصف خان و سایر اتکه ها را در میمنه و همچون خان  
 را با جمعی در میسره قرار دادند و خان زمان خان لشکر را وقت  
 صحری کوچ فرموده خود در خواب و خمار بود که نوید پیغام اجل  
 او را بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و فر کوبه و  
 دبدبه حشمت یقین او شد که شاهنشاهی خود درین لشکرند و  
 فوج را طلبیده در تسویه صفون شروع نمود و جمعی را از داوران  
 نامی کار آزما بمقابل هر اول لشکر مظفر فرستاد و بابا خان  
 قاقشال که سردار اوچپی بود آنها را بضرب تیر بر داشته تا فوج  
 خانزمان رسانید در همین حین اسپ یکی از گریختگان بزور تمام  
 بر اسپ خان زمان خورد از آسیب آن دستار از سرش پریده بجای  
 گند در گلو بند شد و بهادر خان از معاینه این حال پای تهور فشرده  
 بر بابا خان زور آورد و او را کیباند و برداشته بصف همچون خان  
 برد و همچون خان و بهادر خان که از عقب گریختگان بده و گیر می  
 آمدند با یکدیگر در افتاده داد مردانگی دادند و تیری بر اسپ بهادر  
 خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت  
 کلید ظفر چون نباشد بدست • ببازو در فتح نتوان شکست  
 درین هنگام شاهنشاهی از فیل بر اسپ سوار شده فرمودند تا حلقه  
 پیلان کوه پیکر بر صف خان زمان روانیدند و فتح در جنبش آمد  
 و آثار ظفر نمودار گشتن گرفت  
 چنین نماید شمشیر خسروان آثار • چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار  
 بتیغ شاه نگر نامه گذشته سخوان • که راست گوی تر از نامه تیغ او بسیار



و فیلی هیرانند نام از جانب فوج منصور فیلی اودیا نام از مخالفان  
مقابل شده آن چنان بر کله آن فیل زد که در میدان افتاد و درین  
شورش و جنبش تیري بر اسپ خان زمان رسید و در صدد بر آوردن  
آن بود که تیري دیگر بر اسپش خورده چراغ پا شد خان زمان بر  
زمین آمد و درین هنگام فیلبانی بر فیل نرسنگه نامی سوار قصد  
خان زمان کرد و هر چند خان زمان با او میگفت که من سرکاری  
بزرگم مرا زنده پدش پادشاه بپر که نوازش بسیار می یابی فیلبان  
نشید و فیل را روانیده خانزمان را در ته دست و پای او مالش  
داده استخوانهای او را سرمه سوده ساخت و اندامش را چون خریطه  
پراز مهرهای شطرنج گردانید

هیگل فیلبان بزمین خم نگند \* زلزله در عرصه عالم فگند  
زان همه دندان که بلا سنج بود \* روی زمین عرصه شطرنج بود  
و بعد از فرو نشستن غبار معرکه نظر بهادر بهادر خان را ردیف  
خود ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضی نبودند  
از پرسیدند که بهادر چونی گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از  
طلب آب از کورتی خاصه خود بار دادند و امرا در نگاهداشتن او  
مصلحت ندیده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سرخانزمان  
را نیز آوردند و دران سر تود میگردند که از خان زمان باشد یا نی  
درین وقت رای ارزانی هندو وکیل خان زمان که از جمله اسیران  
بود آن مر را برداشته بر سر خود زد و های های گریستن گرفت و  
خواجه دولت خواجه سرا که از خدمت او در ملازمت شاهنشاهی آمده  
بود و حالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سرخان زمان

این است که چون او همیشه بان بجانب راست میخورد دندانهای  
 راست او سیاه خواهد بود و همچنین یافتند و این واقعه روز دوشنبه  
 غره ذی حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه ( ۹۷۴ ) در نواحی  
 موضع مذکورال از اعمال پیراک عرف الهاباس موافق سال دوازدهم  
 از جلوس روی نمود و جمعی که خدمات سابقه ایشان منظور  
 داشتند و فواید از ایشان ربوده بودند این تاریخ یافتند که  
 چون خانزمان ازین جهان رفت بباد \* بنیاد ملک سراسر از پای افتاد  
 تاریخ وراثت ز خرد جستم گفت \* فریاد ز دست فلک بی بنیاد  
 و جمعی دیگر نظر بر بغی این جماعه کرده چندین گفته که  
 قتل دو نمک حرام بی دین  
 و این تاریخ بیک عدد کم است و قایل آن قائم ارسلان است  
 و دیگری گفته که

قتل علی قلی و بهادر ز دور چرخ  
 جانای پیرس از من بیدل که چون شده  
 جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان  
 آهی ز دل کشیده و گفتا در خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که  
 فقیر او را بمجلسی در لشکر مانده همراه اکهم خان و پیر محمد خان  
 دیده بودم الحق مظهر حسن صورت و سیرت بهر وجه کمال بود و از  
 دل اصلا نمیرود و تاریخ او چندین یافته شد که

خوشحال که بود دیده اهل خرد \* برگشت ز پادشاه از طابع بد  
 مقتول چو شد بصحبت خانزمان \* تاریخ آمد که گل رخ زیبا قد

و درین سال علامهٔ عصر میر مرتضی شریفی شیرازی ازین سرای مجازی در گذشت و اولاً در دهلی در جوار مرقد میر خسرو علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیاً چون صدر و قاضی و شیخ الاسلام بعرض رسانیدند که میر خسرو هندیست و سنی و میر مرتضی عراقیست و رافضی درین که میر خسرو از صحبتش متذنب خواهد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت نا جنس عذاب است الیم

بنابران حکم فرمودند تا از آنجا کشیده بجای دیگر دفن کردند و این معنی حیف عظیم بر هر دو بود چنانچه مخفی نیست و شخصی تاریخ فوت میرزا این چنین یافته که \* علم از علما رفته \* و دیگری همین ماده حروف را چنین بسته که \* علامه ز عالم رفت \*

و درین سال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو الفتح نامی برادر شیخ سعد الله ولد شیخ بده که از اکابر اعیان بیانه بود از عالم رفت و تاریخ او یافته شد که

ابو الفتح آن دیدهٔ اهل بینش \* که در دورگردون نظیرش نیایی چورمت از جهان سال تاریخ فوتش \* طنب از حروف فضایل مایی و از اتفافات آست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که فقیر را بوی نسبت هم گذر و ادرا نیز بمن جهة فوق الحد و الغایة بود مشافهة بزبانی گفته و در تاریخ نظامی نیز نوشته که دران ایام مقابله و محاربه خان زمان واقعه طلبان خصوصاً پوستیان و افیونیان در آگره هر روز خبر های موخش شهرت میدادند روزی که با سه چهار یاری نشسته بودیم بخاطر رسید که چه

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که بمرخانزمان و بهادر خان را می  
 آورند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان  
 روز که این خبر در آگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل  
 رسیده بودند و روز سوم عبد الله نامی والد مراد بیگ سر آن  
 هردو را باگه آورد و از انجا بدلهلی و لاهور و کابل برد  
 بسا فالی که از بازیچه برخاست  
 چو اختر در گذشت آن فال شد راست

و شاهنشاهی بعد ازین فتح در اول وهله کم کسی از مفتنان آنرا  
 باور میکرد بانه آباص رفته و کسایی را که از درگاه گریخته با اهل بغی  
 ملحق شده بودند گرفته بموکلان سپردند و میرزا میرک رضوی را  
 که از دهلی گریخته بود زیر پای فیل انداختند و فیل او را چندی  
 مالش خرطوم داد آخر بجهت رعایت سیادت بخشیدند و چندی  
 دیگر از فتنه انگیزان بسیامت رسیدند و چه خونها شد \* تاریخ  
 یابند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکهار پیش آمدند  
 جان بخشی فرمودند و بعد از دوروز از انجا به بنارس و از انجا بچونپور  
 رسیده سه روز دران بلده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز  
 یایلغار با چهار پنج کس بگذار آب گنگ در گذار کره و صابکپور آمده  
 که اردو انجا بود و بکشتی گذشته در قلعه کره نزول واقع شد و در  
 واقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که  
 بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتصاف داشت بمعرض  
 رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال  
 و اشیای ایشان حسب شرع شریف جایز نیست از وی رفیدند و

قاضی یعقوب ساکن کوه را که بعلم فقه و اصول فقه مشهور و نامدار  
 قاضی فضیلت شیر شاهمی که او را قاضی فضیلت میگفتند بود  
 و با این همه خالی از مطایبه و هزلی نبود انتخاب کرده بجای  
 قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و  
 قاضی جلال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود  
 بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

سنه ۱۰۰۰ یا منصفی را در میانه \* که نصب و عزل را گردی نشانه  
 و درین اثنا خانخانان که قبل ازین فرمان طلب بنام او صادر شده  
 بود از آگره بملازمت رسید و تمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان  
 را از جوپور و بنارس تا غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر  
 آب جوسه باو داده و خلعت و اسپ بخشیده بانچانب رخصت  
 فرمود بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در عین بشکال روان شدند  
 و در محرم سنه خمس و سبعین و تعمیریه ( ۹۷۵ ) پدای تخت  
 نزول فرمودند

و درین سال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعه که  
 پسر سکندر اوزبک در آورده تعیین شده بودند او را دران قلعه  
 محاصره نموده هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان  
 و بهادر خان بشنید دل بیاد داد اول سخن صلح باصرا در میان آورده  
 و ایشان را فریب داده و در کشتی نشسته آنطرف آب سر گذشت  
 و باز مقدمات آشتی مذکور ساخته ازین طرف چندیرا از اصرا تنها  
 طلبیده ازان طرف خود با سه چهار کس در کشتی نشسته عهد و  
 سوگند از جانبین موکد گشت تا او را بدرگاه بیاورند و آخر قرار

نتوانست داد در میان افغانان رفت و امرا تا گورکهدور تعاقب وی  
 نموده عریضه بدرگاه نوشتند بنام ایشان چون فرمان طلب آمد  
 محمد قلی خان برلاس را در اوده گذاشته با گره شناختند  
 و درین سال عزیمت تسخیر قلعه چیتور مصمم شد و بیانه را از  
 حاجی محمد خان سیستانی تغیر داده بجایگیر اصمغان مقرر  
 ساختند و بساور و وزیر پور مانند گره نیز بوی دادند تا پیشتر  
 رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری  
 شکار افغان بمو میدان و از آنجا بسوی سوپر رسیدند و ساکنان رای  
 سرچن قلعه سوپر را خالی کردند و نظر بهادر حکومت آن قلعه  
 و شاه محمد خان قندهاری بحراست قلعه کوتاه بلایه منصوب شدند  
 و بقلعه کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را  
 در ولایت مالوه جاگیر داده بدفع فتنه پسران محمد سلطان که میرزا  
 الغ و شاه میرزا باشند و از سنبل گریخته بودند نامزد ساختند و  
 چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت  
 را گذاشته بکجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه  
 بی جنگ بدست ایشان آمد و رانا اودی سنگ قلعه چیتور را  
 بحراست رای جیمل نام مرداری شجاع متهور که در قلعه مرته  
 با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود  
 پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودی پور کونهلینز  
 برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

آن قلعه را بجبر و قهر بکشاد و ولایات بتاراج داد حسین قلی خان  
بجانب اودی پور کونهلینز رفته خلیل دران حدود انداخت و رانا  
از آنجا در موشخانه سرکم دیگر در آمد و شاهنشاهی سابطها و نقب  
ها برای قلعه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وسعت سابط بمثابته  
بود که ده سوار زیر آن بفراغت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل  
سوار با نیزه در دست گرفته ته آن می توانست گذشت و خلقی  
بسیار از لشکر بضر و تفتنگ و ضرب زنگ هلاک می شدند و جده  
اموات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید  
سابط و نقب را بدای قلعه رسانیده دو برج متصل را با هم محفوف  
ساخته از داروی تفتنگ پر کردند و جمعی از سواران پر دل مسلح  
و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که کی آن برجها بیفتند  
و ازان راه بقلعه درآیند از قضا هر دو نقب را چون بیکبار آتش زدند  
فتیله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و فتیله دیگری که  
دراز تر بود تا خیرین کرد و یک برج را ازان دو برج از بیخ برکنند و در  
هوا رفت و رخنه عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فتیله  
دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده  
در تردد در راه بودند که بیک ناگاه فتیله دوم در کار شد و آن  
برج را که از آشنا و بیگانه پر بود از جای برداشته در هوا برد و  
غازیان در زبر سنگهای مدمنی و دریمت منی مانده و کعبان  
سنگدل نیز همچنان دران طوفان آتش چون پروانها می پریدند  
و آن سنگها تا سه چهار گروهی رفت و غریبواز اهل اسلام و  
کفر برخاست

این بخت داد آب و آن بدوزخ برد جوی

گرچه خون گبر و مومن هر دو یکجای می درید

و روزی بر کرگسان و زانان فراخ گشت و سبحان من وسیع الرزق علی  
عباده قریب پیدانصد سپاهی که اکثری از ایشان پادشاه شناس بودند  
بباد فنا رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت  
و کافران شبشب زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و  
بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شنبه به بیست و  
پانجم ماه شعبان از سنه مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکافته  
جنگ سلطان را می انداختند و روی جیمیل شربراز روشنی شرارهای  
توپ و تفنگ که بلشکر اسلام می انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگی  
بر پیشانی او که محسوس بود رسید و مرد گشت و سنگی در مجمع  
کنجشکان افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه  
بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پی سوختن شدند که  
آنها باصطلاح هند جوهر میگویند و آنچه ماندند اکثری طعمه نهنگ  
تبغ خون آشام گشتند و قلیلی از بقیه السیف و بقیه النار که ماندند  
در کمند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شمشیر مقاتلان از قتال  
نیام نیامود و داخل نیام نشد تا وقت قیلوای رسید و هشت هزار  
زاجپوت جنگی کشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشاد بزودی چیتور

بعد از نیم روز دست از کشاکشی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه  
روز درانجا توقف فرموده فتح نامها باطراب نوشتند و آصف خان  
را بحکومت آن ولایت مرفراز ساخته روز سه شنبه بیست و پنجم



شهر مذکور اعلام نصرت انجام بجانب آگره حرکت نمود و بجهت ایفای نذر آن راه را پیاده طی کرده بتاريخ یکشنبه هفتم ماه رمضان باجمیر رسیده نزد روضه مقدسه زیارت مزار متبرک فایض البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره نموده و در صدقات و سبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز پای در رکاب دولت آوردند و میر علاءالدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که شاه دین پرور و جمشید سریر \* خسرو عهد محمد اکبر ساخت بی شبهه پی فتح چیتور \* دیگ روئین تن اژدر پیکر بهر تاریخ وی از عالم غیب \* دیگ چیتور کشا شد یک سر و بحدود الور رسیده شکار شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه محمد خان قندهاری که در مرداگی شیری دیگر بود در مقابله آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بنارنول رسیدند و شیخ نظام نارنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از وی اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

درین سال نسبت که خدائی صاحب انتخاب در بداون مثنی واقع شد و بموجب و لَّاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ بخجستگی برآمد و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عنایت ازلی \* اتصالی به ماه چهری شد

عقل تاریخ کدخدائی را \* گفت ماهی قرین مهری شد

و درین سال قدوة اهل خیال و هر دفتر مشایخ ارباب کمال شیخ عبد العزیز دهلوی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این تاریخ گفته شد که

عزیز جهان شیخ عبد العزیز • که عالم همه تطبیح دهلیش خوانند  
سوی عرصه آخرت تافت رخ • وزین تنگنا اصپ همت جهانند  
طلب کردم از دل چو تاریخ او • بگفتا که تطبیح طریقت نمازند  
و چون شیخ بخط خود پیوسته می نوشت که ذره ناچیز عبد العزیز  
یکی از فضلا ذره ناچیز تاریخ یافت

و در سده همت و ضبعین و تسمعیة ( ۹۷۶ ) اتکه خیل را به  
تمام و کمال خان کهکرا از پنجاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را  
بحسین قلی خان و برادرش اصماعیل قلی خان داده بدان صوب  
نامزد گردانیدند و حسین قلیخان و برادرش از ناگور آمده بعد از فتح  
زندهبور از آگره رخصت پنجاب یافتند و سرکار هبل و بریلی  
بخان کلان مقرر شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بکجرات رفته  
پناه بچنگیز خان برده بودند صحبت راحت نیامده و دست درازی  
ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمدند  
و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر  
شدند و اشرف خان میر منشی و صادق محمد خان که با بصیاری  
از افواج قاهره بر سر زندهبور نامزد شده بودند این خبر شنیده  
بعرض رسانیده بموجب حکم باتفاق قلیچ خان که او نیز بعد از  
ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند  
و در مرونج شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بداغ خان  
بامرای • ذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهم رسید و میرزایان

بشنیدن این خبر از اجین روی فرار به مندو نهادند و امرای کبار  
 تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نریخته گذشتند خبر  
 شنیدند که چهار خان حبشی چنگیزخان را در میدان ترهولیه  
 احمد آباد عامل یامنه بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان  
 بگجرات شتافته بحمله اول قلعه چندانی را گرفتند و بقلعه بهروج  
 پیچیده بعد از مدتی رستم خان رومی را که متحصن در آنجا بود  
 بحمله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و  
 قلیچ خان و صادق محمد خان با دیگر امرا از کنار آب نریخته بازگشته  
 بدرگاه آمدند و جایگیر داران مندو همانجا ماندند

و در غره رجب این سال بدلهی رمیده و روزی چند شکار  
 قمرغه در نواحی پرگنه پالم طرح انداخته بکوچههای متواتر در آخر  
 ماه شعبان پدای قلعه رننهنبور رسیدند و در اندک مدت سابطها  
 مهیا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب زنگ را که غلوه  
 پنجم منی و هفت منی میخورند کهاران که عدد ایشان به هفتصد و  
 هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی  
 صعب داری چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بزور بردند  
 و روز اول خانهای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و رای مرجن  
 حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خوارچی اهل آن مشاهده  
 کرده بود اجل خود را معاینه دیده پهران خود دردا و بهوج را  
 بوحیده بعضی زمینداران بملازمت فرستاده امان طلبید و همین

قلی خان خان جهان بدلاسامی او رفته رای سوزن را بدرگاه آورد و کلید میرد و روز چهار شنبه سوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت و فتح مندی و تاریخ یافته شد و روز دیگر سیر قلعه بجماعه اندک فرمودند و آنرا بمهتر خان سلطانی - پوره و اردو را بحراست خواجه امینا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب آگره داد خود جریده بایلغار بزیارت مزار فیض الانوار حضرت خواجه اجمیری عازم شدند و از انجا بتعجیل تمام در روز چهار شنبه بیست و چهارم ذی القعدة سنه سته و سبعین و تعمایة ( ۹۷۶ ) بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله شیرازی تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شکفت در چمن فتح شاه

منهیی تاریخ گفت قلعه گرفتند زود

مولانا شیرزی گفته که

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست

شه کفار شکن یافته شیرزی سالتش

و درین حال دروازه هتیا پول که نام دروازه قلعه جدید آگره

است باتمام رسید و تاریخ او این است که

کلك شیرزی بیی تاریخ نوشت

بی مثال آمده دروازه فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند بی هم متولد شدند و در صغر من

از عالم گذشتند درین حال یکی از حرمهایی محترم حمل گرفت اعتماد

از خدمت شیخ الاسلام چشتی ساکن میگری نموده ان حرم را در حرم

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل از آن هم مرزده ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند بعد از هر چند روزی بسلاکات شیخ رفته انتظار آن وعده می بردند و بجهت این رابطه عمارتی عالی ببالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدی رفیع و سیم سنگین که گویا کوه پاره ایست و در ربع مسکون مثل ار کم نشان میدهند طرح انداختند تا در مدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فتحپور نام نهادند بازار و حمام و تریپولیه و غیر آن ساختند و امرا هر کدام تصور و مناظر و ابنیه عالی با تمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یامده که

هذه البقعة قبة الاسلام \* ومع الله قدر بانيتها  
قال روح الامين تاريخه \* لايري في البلاد ثانيا

### دیگری

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یامت که

ثاني المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه را در اهل بیت خویش محرم ساخت و هر چند اولاد و احفادش گفتند که ازواج از ما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نیستند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواهید چه نقصان دارد

یا مکن با فیلبانان دوستی \* یا بنا کن خانه در خورد نیل

و از عجائب امور که درین سال واقع شد قضیه وفات سعید موسی

ولد سید مکرری گرمسیر است از اعیان سادات کاچی از دیار هند  
 مجمل آنکه سید موسی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در آگره  
 پر هندو زن زرگری سوهنی نام که در حسن چون زر خالص عیار  
 بود شیفته گشت و کمند نظر پاک او معشوق را جذب کرد و رابطه  
 تعلق و عشق از جانبین استحکام گرفت

عاشقی که شد که یار بحالش نظر نه کرد

ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست

و چون لشکر کشی رنجهنور شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون  
 قلعه آگره خانه در جوار محبوب بکنار آب چون نزدیک بمیر مید  
 جلال متوکل گرفت و کارش بجان کشید و یک دو مرتبه او را  
 مصحوب نفران معتمد خویش از خانه اش بر آورد و هر نوبت یا  
 بدست مسسان یا بدست زرگران قبیلۀ وی امداد

فرشته ایست برین بام گنبد درار

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

و مدت دو سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهی از دور  
 بنگاهی قانع بودند تا شبی سید موسی باشارت آن کمند افکن کمندی  
 چون مهد راستکاران محکم و چون وعده جوانمردان در همت بر بام  
 سوهنی انداخت چون رهن بازان بر آمد و با یک دگر صحبت  
 بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر  
 سید موسی گفت اشعار بدان معنی میکند

هر چند هوای دل زدی جوش \* میکرد حیواندا که خاموشی  
 در پیش نظر زلال حیوان \* یکدم نه مجال خوردن آن  
 دلها ز کمال تشنگی گرم \* لبها شده مهر بسته از شرم  
 یک خانه خلوت و دو مشتاق \* دلها شده جفت مانده تن طاق  
 ماندند در خسته دل افروز \* در بازی طاق و جفت تا روز  
 این است به نزد ما محبت \* کز دل ببرد خیال شهوت  
 چون دل ز هوای نفس میرد \* کی عشق دران قرار گیرد  
 نبود به جهان بی سر و پای \* جز در دل پاک عشق راهی  
 عشق است انیص جان پاکن \* عشق است رفیق درد ناکن  
 القصد بصد لطافت و ناز \* بکشاده هزار دفتر راز  
 دیدند قریب چون سحر را \* کردند وداع یک دگر را  
 در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از بستر خواب  
 برخاسته خان و مان وداع کرده و از سرننگ و ناموس گذشته همراه  
 عاشق چون مهتاب با ماه و سایه از دنبال شخص روان شود و گفت  
 کای عاشق صادق وفا کیش \* من باتو موافقم میدنبش  
 عهدیکه نجهت با تو بستم \* آن عهد یکی است تا که هستم  
 برخیز که فکر خود نمائیم \* وز بام دگر فرود آئیم  
 تا آنکه نگشته است آگاه \* دزدیده رویم تا سحر گاه

و ازان محله سرعت از باد و تعجیل از آب استعارت کرده روانه  
 گردیده در کاشانه آشنائی معتمد علیه تا سه روز مخفی ماندند  
 و خوبشان نازنین خانه سید موسی را حلقه وار در میان گرفته  
 بنیاد دعوی و خصومت نهادند و سید شاهی برادر خورد سید مشار

الیه که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه را اول تا آخر در مثلوی نظم کرده و بعضی ابیاتی را بالا مذکور شد جواب هاسی داد و بلعل ولیت میگذراید و آن دلبر از آن معرکه خبردار گشته و دلش بسید موسی سوخته که مبادا از حاکم ضرری بارسد و آن دلدادۀ را بضرورت رخصت داد و بوعده وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خال بد نامی که بر چهره او نشیند باز گشته بخانه رفت و بهانه آورد و گفت که به ملان شب که خواب در دیده من جا گرم کرد شخصی بآن چنان شکل دلربایی که کسی در خواب هم مثل آن نه بیدند دست مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال در آمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجی مکمل از جواهر بر سر و دو شهری از نور در بر دارد و بر من چون جادو زدها افسونی خوانده حیران طلعت خویش گردانیده و بر پرده بال خویش گرفته بشهری برد که تعریف آن مگر در افسانها شنیده باشید و در قصری رفیع و مذبح پر از عجایب و غرایب گوناگون و در هر گوشه اش خیل خیل پری نژادان آرام گرفته

هر چند که آن مقام دلخواه \* بوده بخدا بسی طرب گاه  
 و آن جمله بتان حور زاده \* بودند بخدمتم ستاده  
 لیکن ز فراق دوستانم \* آرام نمی گرفت جانم  
 می مردم از اشتیاق مادر \* میسوختم از غم برادر  
 هر لحظه درین تن بلا کش \* هجر پدرم همی زد آتش  
 با گریه زار و آه جان سوز \* چون رفت دران مقام مهروز



دیدند همه که پس خرابیم \* بسیار زخم در اضطرابم  
 آگاه شدند از ملام \* کردند ترحمی بحالم  
 ز انسان که مرا بخانه بردند \* برده بچنان غمی سپردند  
 آورده بخانه ام رساندند \* زان محنت و درد و رهاندند

هندوان بی عقل ابن حیدر جمیله را باور داشتند و اگرچه مصلحت  
 در اخفای آن قصبه بود اما بنا بر غرضی روزی چند آن گنج را در  
 حلقه مار آهنین کشیدند و در بالای خانه مقفل و محبوس گردانیدند  
 و سید موسی از فراق بمرور مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد  
 و از عقیده عقل به یکبارگی خلاص یافت

دردا که عشق باز بدیوانگی کشید \* خط جنون بد دفتر فرزادگی کشید  
 اول قلم که بر ورق ناز راند یار \* بر حرف آشنا خط دیوانگی کشید  
 و چون ابن قصه کالشمس فی نصف النهار اشتهار یافت در هر مجلس  
 ازان داستانی و در هر دهانی بدای بی بود دلا رام پیغام بدست مشاطه  
 فرستاد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانه که زبان را  
 می باشد ساخته از دست و زبان بد گویان فی الجملة خلاص یافتم  
 از طعنه اهل عصر رستم \* فارغ ز چنان بلا نشستم  
 در کوی جنون قدم نهادی \* و آن رنج مرا بباد دادی  
 اکنون هم اگر علاج یابی \* امید که رو ازان نتابی  
 نوعی بکنی که این فسانه \* شهرت نکند درین زمانه  
 یعنی که ز شهر من برائی \* وز منزل ما کنی جدائی  
 لیکن ز گمان دوستداری \* یک محرم راز خود گذاری  
 تا حال مرا چنانچه داند \* هر روز بتو خبر رساند